

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد بی حدّ و شکر بی عدّ سراس فراوان و ستایش بی پایان حضرت جلال قیومی را که یاقوت قوّت ناطقه<sup>(۱)</sup> در گنجینه معانی و بیان و خزانه ادلّه<sup>(۲)</sup> و برهان اعنی لسان انسان که لعل بدخشان جان و خورشید رخشان آسمان تبیان است بر مقتضی خلق الانسان علمه الیّان<sup>(۳)</sup> نهان فرمود معبودی که عقیق رهوز دقیق از یمن فطرت<sup>(۴)</sup> فطن اصحاب توفیق رفیق کاروان حروف که لبستان بی نظیر و ماه رویان کشمیراند جهت مشاهده ارباب تدقیق کاشفان دقائق انیق راسفان رحیق تحقیق روان کرد صناعی که بلبل داودی الحان هزارستان زبانا درستان سرای دهان مسبحان که مغنیان نغمه پرداز صبحگاهی و طوطیان خوش آواز سحرگاهی اند برگین تمجید و توحید مدح خوان گردانید مقدری که نخل رات حجله خاطر هر بادی و حاضر<sup>(۵)</sup> و بنات افکار ابکار سخنوران اعصار و امصار بزور استعارات و درر عبارات لطیف طبعان دوران و هنر پروران جهان پیار است حکیمی که زلف لیلی معنی را که بر بیاض کاغذ

(۱) ل : یاقوت ناطقه . - (۲) ل : خزانه ادرار . - (۳) ل : سورة

الرحمن . - (۴) ل . - (۵) آ : هر باطنی و حاضر .

مشگیز و عنبر ریز است<sup>(۱)</sup> بدست مجنون ذو فنون فکر حسان و سحبان  
داد و غزال گل خوش خرام هر بدیع کلام حریر اقلام در عرصه میدان  
کاغذ کافور قام<sup>(۲)</sup> بچولان آورد مبدعی که مفتاح نهان خانه اسرار اعنی  
خزائن قلوب احرار مصرع

آنها که طیب درد دلها باشند در قبضه اقلام<sup>(۳)</sup> فصحاء آفاق و بلغاء  
حذاق نهاد و زواهر جواهر معانی دلپذیر را بلالی متلالی تقادیر عدیم  
النظیر وفاق طباق داد بیت

انک بر لوح زبانه خط اول نام اوست آن همی گوید إله این ایزد و آن تنگری\*  
و صلوات تا مات و تحیات نامیات عراضه ذات مقدس نور مشخص  
رسالت روح مجسم جلالت مهر خاتم نبوت مهر سپهر فتوت مصطفی  
وسیم خاق مرتضی عظیم خاق محمد محمود ذات رسول رضی صفات  
رابطه عقد کونین واسطه عقد خاقین باذ شعر

علی من لجره<sup>(۴)</sup> الخلاق اوجدت ولولم یکن ما کان شیء بموجد  
علی من تمطی قاب قوسین بل علا ففاز بسهم فی العلی والتفرد  
فراش درش کلیم عمران چاوش رهش مسیح مریم  
رسولی که منشور نبوتش بطغراء کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين<sup>(۵)</sup>  
موشح بود و خلعت رسالتش بطراز وما أرسلناک إلا رحمة للعالمین<sup>(۶)</sup> مطرز  
صاحب قرانی که گاه اظهار معجزات و اثبات بینات ید بیضا و دم مسیحا نمود

(۱) اول : ریزست . - (۲) ل : کافور قام . - (۳) آ : املاق . ل : افلاق .

- (۴) آ . ل : الجراه . - (۵) حدیث شریف . - (۶) سورة الانبیاء .

نه دست قدرتش را بنوید سَنَشِدْ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ<sup>(۱)</sup> حاجت افتاد و نه رای  
 دورینش بدرخواست و اَشْرِكُهُ فِي امْرِی<sup>(۲)</sup> ضرورت شد بدیع قدرتی  
 که جهت ازاله معتقد گروهی که نداء اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مِّمَّینَ<sup>(۳)</sup>  
 درگوش می گذاشتند و دم از ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي اَبَائِنَا الْاَوَّلَیْنَ<sup>(۴)</sup> می زد<sup>(۵)</sup>  
 بِیْكَ اِشَارَتِ سَنَانِ بَنَانِ سَیْرِ<sup>(۶)</sup> ماه آسمانرا . مَصْرَاعٍ مِنْ غَیْرِ سَیْفِ  
 و دم مهراق دو نیم کرد عیسی نفسی که اِزْاَحَتْ شَبَهَ<sup>(۷)</sup> عَبْدَةَ وَاَوْدَ وَاَسْوَاعَ\*  
 وَعِنْدَهُ نَصٌّ وَاِجْمَاعٌ که احکام کلام ملک علام را<sup>(۸)</sup> اِخْتِرَاعِ طِبَاعِ می گفتند  
 و اَسَاطِیرِ الْاَوَّلَیْنَ می خواندند حِصَاءَ بَطْجَاءِ اُمِّ الْقُرَیْ را چون بلغاء  
 فصحا ملیح بیان و فصیح زبان گردانید تا در میدان بیان قدرت جولان  
 یافتند و نعرات اِنَّهُ لَنْزِیْلٌ رُبِّ الْعَالَمِیْنَ<sup>(۹)</sup> بعنان آسمان رسانید شعر  
 صَلِّ الْاِیْلَهَ وَمَنْ یَحِیْفُ بَعْرِشَهَ وَالْاَطْهَرُونَ<sup>(۱۰)</sup> عَلَی النَّبِیِّ الْاَمَّجِدِ  
 مَا اَنْ مَدَحْتُ مُحَمَّدًا بِمَقَالَتِی لَکِنْ مَدَحْتُ مَقَالَتِی بِمُحَمَّدٍ\*

و شنای جان فزای تر از روائح بهشتی و درودی دلگشای تر از باز  
 اردیبهشتی<sup>(۱۱)</sup> نثار درگاه خلافت آشیان امامت آستان دوزمان گزیده و متابعان  
 پسندیده لآلی اصداف معالی یواقیت کان معانی که مصابیح ظلمات  
 جسمانی و مفاتیح کرامات روحانی حافظان بیضه ملت و ناصحان کافه  
 امت دلیران معرکه حماسه و شیران پیشه شراسته رافعان قسطاس  
 یقین و واضعان اساس دین بودند و بحکم کتیم خیر اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ

(۱) - سورة القصص . - (۲) سورة طه . - (۳) الایاء . - (۴) سورة المؤمنین . - (۵) ل : میردند . - (۶) آ سیر . - (۷) آ ل . اراحت سه . - (۸) ل . - (۹) سورة الشعراء . - (۱۰) آ اول الاطهرون . - (۱۱) آ اول اردیبهشتی .

تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر<sup>(١)</sup> بصيقل جد واجتهاد رنگ  
 شرك وغلالت و نیرنگ الحاد و معصیت و کدورت کینه دیرینه از آینه  
 سینه الذين طغوا في البلاد فأكثروا فيها الفساد<sup>(٢)</sup> محو کردند و بفاروق  
 صدق و معدلت و تریاق علم و معرفت وهو الذي يحيي الأرض بعد موتها<sup>(٣)</sup>  
 مزاج هر دلی که اند سال بامراض حادّه فی قلوبهم مرض و عاۃ مزمنة انا  
 وجدنا آباءنا على أمة<sup>(٤)</sup> مبتلا<sup>(٥)</sup> گشته بود و در مطمورة نفس اماره اغذیه  
 زهر مذاق نفاق خورده لایموت فیها ولا یحیا<sup>(٦)</sup> از هلاهل \* کفر و کفران  
 خلاص دادند و کفره فخره و مرقة فسقه را که سکان خربه ظلم و طغیان  
 و قطان اوطان انکار و عصیان بودند کالجراد المنتشر گردانید فقطع دابر  
 القوم الذين ظلموا\* والحمد لله رب العالمين ( اما بعد ) موجب تحریر این  
 کلمات چون روز بازار فضل پریشان و سبب تقریر این مقدمات مانند  
 کار و بار اهل علم بی سامان از انست<sup>(٧)</sup> که چون این ضعیف نحیف  
 کتیب \* لھیف مرتشف جامات جور دور نا فرجام و متجرع کاسات  
 شاید شهور و اعوام کوفته صدمه نوائب بی انفصام دوخته تیر جگردوز  
 جفاء ایام و هی اللد الخصام محمد بن محمد بن محمد بن عبد الله \* بن  
 النظام الحسینی خلاصه الله من سطوات فراغته الغموم و صدمات عنفاریت  
 الهموم از زمان تبسم نسیم صبا و ظهور تابشیر صباح نشو و نما که از ان جز رنج

(١) سورة آل عمران . - (٢) سورة الفجر . - (٣) سورة الروم و سورة  
 الحديد . - (٤) سورة الزخرف . - (٥) ل . - (٦) سورة طه و سورة الاعلی .  
 - (٧) ل : بی سامان است .

وعنا و درد و بلا ندید و از آب روی که جهت اکتساب ان بحکم لم یکنوا  
بالغیه الا بشق الانفس<sup>(۱)</sup> خود را در کورهٔ فکرت و بونه محنت گذاخت  
و خاک در هر صاحب صدر رفیع قدر را کحل الجواهر دینده غم دینده  
ساخت بلکه بر چهرهٔ بخت افتان و خیزان باز دیند نیامد و اثری بر وجنات  
احوال و صفحات اعمال ظاهر نشد و جز ز دیده<sup>(۲)</sup> دیگر آیم از کسی  
نگشاد الی یومنا هذا<sup>(۳)</sup> طول الیالی و الایام و مدی الشور و الاعوام  
در تحصیل علوم دین کوشید و طور<sup>(۴)</sup> السراء و الضراء و حالة<sup>(۵)</sup>  
الشدة و الرخاء در اکتساب علوم یقین و مقارنت علماء منقطع القرین  
گذرانیده و بحکم مصرع و من طلب العلی سهر الیالی شکر خواب  
استراحت را بکشف مشکلات اشارات عقلی و توضیح معضلات نکت  
مسائل فقهی که حاوی احکام اسلام و شامل مقاصد خاص و عام و منبئ<sup>(۶)</sup>  
منهاج حلال و حرام باشد عوض کرده و انرا نعم البدل دانسته در عمان  
هر فن از فنون بقدر فهم و استعداد غوص نموده و انرا خیر العمل پنداشته  
و با وجود تراکم اشغال و تقلب احوال و توزع مال<sup>(۷)</sup> و تراحم<sup>(۸)</sup> اعمال بی منال  
و دفع حساد و منع اضداد که تفصیل بمحل آن مقدور بیان هر سخنور  
و میسور بنان هر هنر پرور و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً<sup>(۹)</sup> نیست  
و تحریر نتیجهٔ این مقدمه و تقریر ثانی این قضیه برهان سام از منع و معارضه

(۱) سورة النحل . - (۲) ل : جز اندوه . - (۳) آ : « شعر » . - (۴) آ اول : طوری .

- (۵) آ : حاتی ؛ ل : حالت . - (۶) ل : مین . - (۷) ل : توزع بال . - (۸)

آ اول : تراحم . - (۹) سورة الاسری .

ودفع و منافضه هر متعلم و عالم در وسع زبان کلام تیزگام و لو آن ما فی الارض من شجرة اقلام<sup>(۱)</sup> نیاید تکرار مباحث علوم عقلی را سرد قتر مقصود کئی دانسته و تذکار مسائل شرعی را غایه قصویء امل و امد اقصیء عمل شمرده و در نزهت سرای استفادت و خلوت جاے افادت با دلدار مشکین<sup>(۲)</sup> عذار بی عتاب عنبری عباب مشکلی نیاب خوش خطاب و خیر جلیس فی الزمان کتاب روزگار گذرانیده و در بند گشاد<sup>(۳)</sup> زنجیر مسلسل ان دلبنده جان پیوند و پیکر خوش منظر خوب مخبر جلاء<sup>(۴)</sup>\* نور بصر و شفاء روح مضطر و نعم المحدث الدقتر بوذه اکنون نیز با تنی سقیم و طبعی مستقیم و محنتی شبیه شراب حمیم و کربتی عدیل عذاب الیم مصرع با دلی از غم أحداث زمانه\* بدو نیم در مجلسی مظلم و مجلسی بی جلیس همدم و انیس و محرم کان رنج و ألم و مکان درد و غم عمّان مصایب و عنا و کنعان نواب و بلاست با انک نظام عقده جمعیت و قوام رکن قاعده استقامت بکلی مختل شده و بیکبارگی منحل گشته و شمس فلك سعادت از تقلب روزگار غرّار و تغلب نحوس چرخ غدار بمحنت کسوف حتی توارت بالحجاب گرفتار مانده قسام سعادت ورق اقسام مرادات کطی السجل للکتاب در نور دیده و ساقی دور پر جور مدام دُردی دُردی در داده رایت خوش دلی چون اعلام علماء اعلام منکوس و صحیفه کامرانی چون صفحه آمال فضلاء ایام مدرّوس مانده و بنیان بهجت

(۱) سورة لقمان . - (۲) آ : بالدار مشکین . ل : بالدار مسکین . - (۳)

ند و کتاد . - (۴) آ اول : حلا .

وشادمانی عالیها سافاها گشته وایوان مسرت و امانی صفت لا تری فیها  
عوجاً ولا اُمتاً<sup>(۱)</sup> گرفته شعر

عندی من الدهر ما لوان اُسرهُ یأقی علی الفلک الدوار لم یدر  
جار<sup>(۲)</sup> الزمان علینا فی تصرفه وای دهر علی الاحرار لم یجیر<sup>(۳)</sup>

نواب و محن و حوادث و قن بجایی رسیده که لو اریناه فی المنام فرعنا  
شدت شداید مکرب و صعوبت مکاید متعب بغابتی انجامیده که تکاد  
السموات یتفطرن منه و تنشق الأرض و تخز الجبال هدّا<sup>(۴)</sup> دل از تن  
سیر آمده که مصرع

یک قطره خونست و هزار اندیشه از صدمه حمله ترک تا ز نایبه زمانه  
بجان رسیده و جان در کاپه اُحزان دست در دامن شعر

تعبلاً لتخلیص النفوس من الاذی و قرّب من الدهر الّتی هی اُطیب  
زده و هر لحظه با دلی<sup>(۵)</sup> خوناب و جانی پر تاب و چشمی و هزار قطره آب  
نداء شعر

ألا موتٌ یباع فأشتریه فهذا العیش ما لا خیر فیهِ

بسمع سده آسانه بیت معمور و سکنه این قبه بر نور رسانیده بیت  
کو قوت پائی که مرا گیرد دست تا باز روم پیش اجل گامی چند  
و علی هذا چندان شربت زهر آمیز مصابره رغبه اورهبه نوشید که  
باجماع اصحاب رفاق و ارباب نفاق بر اُحنف قیس\* رجحان دارد و در  
تحمّل و سنگ دلی با رضوی\* و بوقیس\* شرکت عنان و القصه بطولها

(۱) سورة طه - (۲) اول: حار - (۳) آ: بحیر ل: بحیر - (۴) سورة مریم - (۵) آ: دل.

الحکایه مع فصولها بیت

چو<sup>(۱)</sup> شمس آخر کآمد و بال لازم من کمال فضل و بال منست پنداری  
و فی<sup>(۲)</sup> السماء نجوم مالها عدد و ایس یکسف الا الشمس والقمر

بفحوی العاده طبیعه خامسه<sup>(۳)</sup> عنان همت و نهمت هم بدان مائل بود  
و هزار تشویش خارج و داخل و صد گونه تفرقه هایل مصرع

چو روزگار نه قعرش پدید و نه ساحل باهید آنک مگر م میان باطل  
و حق رای او شود فاصل اعتباری نمی کرد و علی کل حال روزگار

جوانی که سرمایه حصول امانی و راس المال سعادت دو جهان نیست هر چند  
م مرا بجز سببی رنگی از جوانی نیست کالقمر فی الشتاء ضایع

نمی گذاشت و نفس عزلت گزین محنت قرین را بانک مصرع و را  
خود از هنر خویش هیچ روزی نیست رخصت اعراض از آن غذاء

روحانی بجهت اغراض نفسانی و اغراض جسمانی نمی داد و بدان  
طمع که بیت

در ان جهان مگرش بهره بود رهبر چو هیچ گونه و را کام این جهانی نیست  
تذکار و تکرار مراسم<sup>(۴)</sup> آن کار بر عادت مألوف رعایت می<sup>(۵)</sup>

نمود و وظیفه معهود که طریقه محمود بود محافظت می کرد و باخود می  
گفت شعر

فاشدد<sup>(۶)</sup> یدیک بحبل العلم معتصماً فالعلم للمرء مثل الماء للسمک

(۱) اول: جه . - (۲) اول: فی . - (۳) المیدانی: امثال العرب، بولاق ۱۲۸۷، ج اول

ص ۴۳۸ . - (۴) آ: تکرار و تذکار و مراسم . - (۵) آ: نمی . - (۶) ل .



و چون احیاناً از مداومت بر بحث معضلات شرعی و فکر در کشف مشکلات عقلی ملالت روی می نمود و مذاق طبع رعنا از مرارت شربت رعنا آرزوی حلاوت<sup>(۱)</sup> "إِنَّ الْبَطَالَهَ وَالْكَسَلَ أَحْلَىٰ مَذَاقًا مِنَ الْعَسَلِ" میکرد. بحکم آنک گویند م جدّ همه ساله جان مردم بخورد کتب تواریخ گذشتگان و نسخ فصص متقدّمان مطالعه می کرد و بر حسب اشارت فاعتبروا یا اولی الابصار<sup>(۲)</sup> از آن وقایع حسابی بر می گرفت و جراحات خاطر رمیده و دل درد رسیده را بامید نوید لعلّ الله یحدث بعد ذلك امرأ<sup>(۳)</sup> مرهمی می نهاد و البلیة اذا عمت طابت<sup>(۴)</sup> و المحنة اذا شاعت سهلت و من حيث الاتفاق نسخه از تاریخ آل سلجوق که در قرون ماضیه و عهود خالیه در اعلیاء اعلام مسلمانی و نصب رایات جهانبانی آثار کسری را منسوخ گردانیدند و عقد اختیار از اخبار آثار معدلت فریدون منسوخ و بمساعی جمیل جهت ادخار اجر جزیل رسوم و قواعد ملاحظه مجاهیل و فسقه مخاذیل که عصابه ما سمعنا بهذا فی آباءنا الا و این<sup>(۵)</sup> به پیشانی<sup>(۶)</sup> ایدبار باز بسته بودند و نقش ختم الله علی قلوبهم<sup>(۷)</sup> از زمین دل شان کالنتش فی الحجر رسته کأن لم تغن بالامس<sup>(۸)</sup> گردانیدند شکر الله مساعیهم فی الدین و حشرهم یوم نحسرت المتقین<sup>(۹)</sup> مع الشهداء و الصالحین بدست آمد و چون در آن اجزا که مؤلف یکی از افاضل احرار و مصنف یکی از ائمه فضل شعار بود تأملی کرد و گرد فراز و نشیب اول و آخر<sup>(۱۰)</sup>

(۱) آ: مصرع - (۲) سورة الحشر - (۳) سورة الطلاق - (۴) ل - (۵) سورة المؤمنین - (۶) سورة البقرة - (۷) سورة یونس - (۸) سورة ریم - (۹) ل: و اول و آخر.

مطلع و مقطع و قوادم و خوافی آن بر آمدیافت که مختتم<sup>(۱)</sup> آن کتاب حال پادشاهی سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه انزله الله جنّة النعیم بود \* و آن فاضل هنر پیشه بر صفحه آن اوراق چنان نگاشته که این پادشاه آخر سلاطین آل سلجوق<sup>(۲)</sup> بوده و از عقب انک این سلطان نامدار و نافذ فرمان نیکوکار پای در رکاب ایاب آورده و عنان جان را سوی کشور آن جهان تافت مصرع سردر کفن وفا به پیچید و برفت آفتاب دولت آن خانواده سلطنت روی بمغرب انقراض نهاد و ماه سعادت آن دوزمان معدت در آسمان اقبال و رفعت ببلاء شاق و محاق فراق مبتلا شد و بجز تواتر معلوم بود و بواسطه مطالعه تواریح بر لوح دل مرقوم که بعد از انک این سلطان کامران با نرگ مرگ چار و ناچار دوچار خورد و از دست ساقی کلّ نفس ذائقة الموت<sup>(۳)</sup> کام و نا کام جرعه حمام نوشید قریب به<sup>(۴)</sup> هشتاد سال دیگر \* سلاطین آن خاندان بر میدان این جهان بر یکران نعار<sup>(۵)</sup> فرمان سوار بوده اند و سوار سلطنت در ساعد دولتشان استوار و بعد از انقراض ایام عمر پادشاه کشورستان طغرل بن ارسلان خیاط تقدیر ربّ الارباب بر مقتضی لکلّ اجل کتاب<sup>(۶)</sup> قباء فرمان روائی آن ولایة<sup>(۷)</sup> اعالی و دوزمان عالی بر مقرض فنا بریده و همای سلطنت از آن آشیان آسمان مکان پریده شعر

ولم أرفی<sup>(۸)</sup> عیوب الناس شیئاً کنتقص القادرین علی التمام

(۱) آ و ل : آمد (آمد) و مختتم - (۲) آ : سلاطین سلجوق - (۳) سورة آل عمران، سورة الانبیاء و سورة العنکبوت - (۴) آ و ل : قرب - (۵) ل : نقاد - (۶) سورة الرعد - (۷) ل - (۸) آ و ل : من .

خواست که در زمان این فراغت بر وفق این ارادت هنگام ملالت از مطالعه علوم شریعت مجموع آن حکایت ببارتی خوب واستعارتی مرغوب جمع کند و جامع الحساب<sup>(۱)</sup> دیوان آن سلاطین کاهگار و حکام دولت یار

طیب الله مشواهم وجعل الجنة ماوهم باشارت مستوفی مبارک قدم قلم

شعر أخرس لا ينطق إلا اذا قطعت بالسكين منه اللسان

منطقه همس ولكنه يسمع منه كل قاص ودان

و تقریر دلپذیر دیر ضمیر پردازد و چون با سر سرمایه خویش رفت

و سر طبله بضاعت مزجاة برداشت و اتمام این مرام و نظم این کلام بر

وجهی که پسندیده دیده فصحاء محقق و بانغاء مدقق آید و نزد هنرمندان

زمان و سخنوران جهان مطرود و مردود نباشد از مستبعدات بود

و ترکیب آن بدین صفت<sup>(۲)</sup> بی دانستن این صنعت از ممتنعات هاتف

عقل از گریبان جان فریاد بر آورد که تو بیت

چولاهه نیستی بهوس تارا بلای چون عنکبوت گردد تن خویش می تنی

م خرد که راه نمایست مرد را بصواب گفت ای قلم بی مغز

سخنان نغز چون خواهی نوشت و ای لاغرمیان بی زبان کار سحبان

و پیشه حسان چون خواهی کرد ای سر بریده در انجمن بلاغت با

سرو چمن فصاحت بچه مایه برابری میکنی و ای بی دل که چون وامق

زار و نزار شده عارض سیمین عذرای<sup>(۳)</sup> کاغذ را بسر انگشت جهالت

چرا<sup>(۴)</sup> مشوش می گردانی بیق

(۱) ل: الحسات. - (۲) اول: صنعت. - (۳) آ: عذرا. ل: عذار. - (۴) ل: چرا تو.

تواز کجا و سر زلف دلبران ز کجا بیای خود بیلا می روی تو بیچاره  
خواست که این اندیشه ترک گیرد و گرد پیشه این پیشه<sup>(۱)</sup> نگر دز<sup>(۲)</sup>  
و با بضاعت مزاجه تمنی وصال یوسف مصر دانش نکند و چون از میدان  
سخن وری جز عنان یک لاشه نزار م کز کاهلی که هست نه سگسک\*  
نه راهوار بدست طبع او نیفتاده با چابک سواران مصاف بیان که  
بسنان قلم نیز زبان کشور فصاحت را مسخر میکنند و بخنجر لسان که  
مانند تیغ هندی جهان ستانی میکند عالم معنی را میسر میگردانند  
لاف همسرے نزند و بوتیمار\* پر تیمار بیمار بی مقدار پشولینده کار را  
با طوطیان سخن گذار سحر آثار براعت شعار معجز کردار بگلشن  
فضلاء روزگار نفرستد و چون از خرمن فصاحت جز خوشه و از بحار  
بلاغت جز قطره هنگام اقسام اقسام مواهب نصیب او نبوده و الناقص  
کالمعدوم و این<sup>(۳)</sup> دعوی بی معنی نکند و این اسم بی مسمی بر خود نهد  
م کین ره نه بیای<sup>(۴)</sup> هر کسی یافته اند بل مفتی دل و منی عقل  
مجتهد ملت مدرّس مدارس جبلت گفت المیسور لا یسقط بالمعسور  
اگر سخنی آبدار و عبارتی چون در شاهوار در خزانه خاطر مدفون نیست  
و کلامی آراسته و نظمی بیراسته در گنجینه دل مخزون<sup>(۵)</sup> نی<sup>(۶)</sup> خل و بقل  
کلمات بی مزه بی نمک بر مقتضی السخی بما ملک در میان باید آورد  
و چون غرض ازین شروع نقل سرگذشت متقدّمان خصم الله بالرحمة

(۱) اول : بی پیشه . - (۲) آ : بگرد . - (۳) اول : و این . - (۴)

ل : ره بیای . - (۵) اول : مخزون . - (۶) ل : نه .

والغفران<sup>(۱)</sup> و ثوهم فی عرف العلی من الجنان است نه اندراج در سلك  
مترسلان یا انخراط در زمرة سخنوران آنچه ارتجالاً بر زبان قلم می آید  
که از تیغ خطیب کلیل تر و از عاشق زار علیل تر است بر طبق<sup>(۲)</sup> عرض  
باید نهاد م و من لم یجد ماءً تیمم بالتراب بیت

نیم جانی که هست پیش کشم چون بدست من این قدر باشد  
نبود لائق نثار<sup>(۳)</sup> ولی کار درویش ما حضر باشد

چون امثال این اشارت از مندوبات بود و اغفال در مطاوعت از محذورات  
و محظورات بحکم المأمور معذور این جرأت<sup>(۴)</sup> نمود و بواسطه این جسارت  
خود را بی<sup>(۵)</sup> مبالغت عرض سهام ملام ارباب بلاغت و اصحاب براعت  
ساخت و هدف تیر تعییر هر سخن ور هنر پرور و فضل گستر گردانید<sup>(۶)</sup> بیت  
من مصلحت خویش پس پشت نهادم از بهر توای پیش نهاد دل من  
و بسبب آنکه از خام طمعی و محال اندیشی تمنی ان دارد که این شبهه  
بی بها چون لالی پر بها در همه بابها رونق یابد و این زجاج ملون در عقد  
یواقیت عدن آید و این قصه بی اعتبار نزد خداوندان ابصار چون  
فضه و نضار در چهار بازار اهل روزگار دوامی یابد و این سهاء\* بی ضیا  
در روشنی با آفتاب عالم پیمای گیتی نمای لاف از مساوات زند و این  
سراب بی آب که از خشک زار بی برگ و بار خاطر این گرفتار<sup>(۷)</sup> ییداء  
نا پیدا کنار حوادث لیل و نهار در نظر افاضل براعت شعار و امائل

(۱) ل : بالرحمة والرضوان والغفران . - (۲) آ : طریق . - (۳) ل . آ :

ثناء . - (۴) ل : جرأت . - (۵) ل . - (۶) ل . - (۷) آ : کوفتار .

معجز آثار خواهد آمد چون ذهاب زلال نتائج قرائح لطیف طبعانِ سخن گذار خوش گوار آید م ما اُضیق العیش لولا فُسحة الامل و بنظر مرحمت<sup>(۱)</sup> هر مسامح ملحوظ گردد و قبول اقبال هر مادح بیابد و نه جزالت لفظ و غزارتِ معنی اقتضاء حصول این مرغوب میکند و نه طالع<sup>(۲)</sup> شوریده و بخت برگردیده دلالت بر تیسیر این مطلوب دارد و م من عادت بخت خویش دائم صواب چنان دید که صدر این کتاب بفصل الخطاب وزیر عادل و صاحب قرانی کامل مذهب گردانیده باشد که بواسطهٔ ین طالع آن دولت یار جوانبخت عروس این بیان که چون زلف بتان پریشان<sup>(۳)</sup> و مانند کار راقم این سخنان بی سامان است تاج تحسین هر خرد ده دان<sup>(۴)</sup> بیابد و از تاراج چشم هر عیب بین امان بیند\* و بشرف قبول شهبواران هیادین بلاغت و شهر یاران اقالیم براءت معزز گردد و بنا برین معنی باشارتِ ماہم سعادت و مُعلم کرامت این عبارات سمجہ<sup>(۵)</sup> که چون نسج عنکبوت بی تار و پود بر آمده بزبور القابِ همایونِ مخدومِ دستور اعظمِ مقتدی و صاحب اعلم ذی العز الشاخی والصیت الطنان وزیر العظیم الشان الساطع البرهان مزین اعناق الخلق بقلائد الاحسان دافع ظلم الظلمة ناصب ایوان النصفه مؤسس<sup>(۶)</sup> بنیان المعدلة اعدل الوزرا کف الوری خواجه الحق والدين مغيث الاسلام والمسلمين مجمع اقسام المجد والمکارم مرجع الاصاغر والا کارم یدت ان سروری که رونق يك روزه عدل او عذر هر ار ساله جفاء جهان بخواست

(۱) ل - (۲) ل : بطالع - (۳) آ : بر استان - (۴) ل - حردمند - (۵) اول :  
 مسج - (۶) ل

وزیری که بوفور صرامت و شہامت و فرط ذکا و فطانت گوی سبق از میدان اقران و قلیل ماہم برده و بتوطید قانون رعیت پروری و تمہید دستور نصف گستری علامہ جہان و ابن نجدہ زمان شدہ و از کمال کاردانی ہر تبتہ رسیدہ کہ اگر آصف در صفت احیا بوزی و دعوت ارجعی را لبیک اجابت نژدہ از خرمن تدیر او خوشہ چیدی و از ضیافت خانہ عدل کامل و فضل شاملش کازرا م در گشادست و صلا در دادہ خوان انداختہ توشہ گرفتی و صاحب ری\* اگر مصاحب بقا و صاحب صدر چہار صفۃ دنی<sup>(۱)</sup> بوزی نسخہ قانون امور جہت نظم مصالح جمہور از خازن معدلت سرای او خواستی و حاتم طائی\* اگر مسالک ممالک زندگانی را طی نکرده بوزی آوارچہ مکر مات و روزنامہ عطیات از مشرف دیوان اوستدی شعری

لله درّ وزير لا نظيره في الدهر حقاً ولا في سالف الزمن  
 فلا يكون سواه مناهُ أبداً في الشرق والغرب حتى الصين واليمن<sup>(۲)</sup>  
 لا زالت<sup>(۳)</sup> شمس مكارمه مشرقه منيرة وعصون مفاخره مورقة نضيرة حتى<sup>(۴)</sup>  
 ضحك الروض والطرس\* بكاء الغمام والاقلام وجرّد نصل الرمح<sup>(۵)</sup> والصبح  
 عن ظلام الغمد وغمم الظلام بياراست\* واين نورسیدگان نہان خانہ ضمیر  
 و دوشیزگان حجلہ تقریر کہ بزخم سنان ذو القرنین قلم دو زبان از  
 ظلمات دوات عربان بالباس فصاحت و زیور بلاغت روان شدہ اند  
 بخلمت اسامی این درگاہ مجد و معالی مقبل شفاہ و معفر جباہ اعالی قبلہ

(۱) ل: دنیا۔ (۲) ل: و الختن۔ (۳) آول: رال۔ (۴) آول: تا۔ (۵) آول: اللح۔

صنادید حکام و موالی وجه مقاصد معادی و موالی شعر  
 اسامیالم تَزِدُهُ مَعْرِفَةً وَإِنَّمَا لَذَّةُ ذِكْرِنَاهَا  
 مزین گردانید و آنرا *العراضة* <sup>(۱)</sup> فی *الخطایة السبعوقیة* نام نهاد و بواسطه  
 آنکه اعتصام بحبل متین نام میمون و عروه و ثقی لقب همایون این  
 دولت یار عدل شعار ماه آسمان صدارت سهیل یمن جلالت مشتری  
 برج سعادت درئی اوج معدلت نموده امید دارد که اصحاب فصل  
 الخطاب و ارباب الباب که ریاض و غیاض بلاغت از فیض رشحات  
 سحاب خانه مائی صفتشان چون باغ و راغ در موسم بهار آراسته است  
 وروضه فصاحت بنسیم شمال و قبول اقبال دم و قلم گهر بار در نثارشان  
 بانوار و ازهار پیراسته ذیل *إغضا برین* عبارت ناقص *مختل* که *ثمره*  
*شجره أجوفیست معتل* و کلام *المعتل* غیر صحیح اندازند و م  
*أذن الکریم عن الفحشاء صماء* و پرده *إغماض* بر سر معایب این مزینات\*  
 و *مزینات\** که نتیجه قریحه عقیم این ضعیف سقیم است پوشانند و این  
 متاع ردی را مع آنکه من سقط المتاع و مما یستوجب أن یباع ولا یتباع  
 از روی کرم خریداری کنند و عین الرضا عن کل عیب کلیله\* و این  
 للعیوب لمعترف و بالخطایا <sup>(۲)</sup> لمعترف والله ولی السداد و الرشاد و منه المبدأ  
 و الیه المعاد.



(۱) اول : *لعراضة* . - (۲) اول : *للخطایا* .



## ذکر مبادی احوال سلجوقیان و بیان کیفیت و کیفیت ایشان اسکنهم الله تعالی الجنان<sup>(۱)</sup> و کساهم لباس الغفران\*<sup>\*</sup>

از راویان اخبار و مخبران آثار سالکان طریق روایت و شاربان رحیق  
درایت منقولست و از<sup>(۲)</sup> لفظ راسخان علوم تواریخ متقدمان و ناسخان  
احوال گذشتگان بر لوح خاطر مکتوب که سلجوق بن قحطان از میان  
متنعمان جهان و متمولان زمان بکثرت مال و وفور منال و فسحت مجال  
ممتاز بود و چندان ثروت و مکنت و قدرت و نعمت داشت که تعداد  
اعداد آن<sup>(۳)</sup> در آوارچه حساب و روزنامه<sup>(۴)</sup> کتاب نمی گنجید و تا آن  
حد کنوز و نقود و جنود و بنود و ظرایف<sup>(۵)</sup> حلال و زیور و لطایف  
جواهر و درر و اصناف نعم و مواشی و الوف و آلاف از خدم و حواشی  
جمع کرده بود که عدد آن از حد امکان افزون می نمود و شرح و بسط  
و طول و عرض آن از قوت و قدرت مساح<sup>(۶)</sup> بیان و مقدر زبان بیرون  
و اورا چهار پسر اسرائیل<sup>(۷)</sup> و میکائیل و موسی و یونس شعر  
هینون لینون احرار ذور کرم سواس مکرمة ابناء ایسار<sup>(۸)</sup>\*  
باز دید آمدند و بمعاونت حال پذیر م جان کمر وار بر میان بستند

(۱) آ: فی الجنان . - (۲) آ: منقولست از . - (۳) ل: عدد ان . - (۴) ل: روزنامه .

- (۵) ل . - (۶) ل و تاریخ ابو الخیر خانی . - (۷) ل . - (۸) آ اول احسان .

و بنیان ایوان دوات و کامگذاری پذیر نامور بمعماری وجود پسران درخور  
مشید و موطن گشت و عاقد و وافقت و الفت میان ایشان چنان مستحکم  
و بهرم شد که دست تلون و تغیر روزگار جانی عقده انرا واهی نمی توانست

کرد شعر

کأنهم شجر الأترج طاب معاً اصلاً و فرعاً و طاب العود و الورق  
و بحکم انکه گفته اند شعر

مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر گوهربکان خویش ندارد بسی بها\*  
و المنذل الرطب فی اوطانه حطب از ترکستان که مسقط الراس

و معهد استثناس ایشان بود بمحدود ما وراء النهر آمدند و انجا خيام اقامت  
باوتاد معدات معقود و مربوط گردانید و چون تمامت اسباب کامرانی

و کامکاری<sup>(۱)</sup> جمع شد و آثار دولتیاری بر صحایف<sup>(۲)</sup> احوال ایشان  
درخشیدن گرفت و تابشیر صبح بختیاری طلوع کردن آغاز نهاد من حیث

لا ینتظر بر مقتضی الدهر لا یبقی علی حاله صرصر نکبات و زیدن  
گرفت و تندباد بلیات جهیدن بنیاد نهاد و عین الکمال روزگار مکار

غدار ناپایدار که<sup>(۳)</sup> عادت او جز تخریب ایوان جمعیت و انهدام بنیان  
رفاهیت نیست و شیمت<sup>(۴)</sup> او جز خراشیدن و جنه دولت و شوریدن ماده

بهجت فی و تا امروز بسی کامگاران جوانبخت صاحب تاج و تخت را از  
مسند اُبهت و متکاء جلالت در ورطه محنت و وهده نکبت انداخته

(۱) آ: اسباب کامکاری . - (۲) ل : صفحات . تاریخ ابوالخیرخانی :

صحایف . - (۳) آ: مکار غدار که . - (۴) ل .

و بسیار دینی داران کامیار<sup>(۱)</sup> و شهریاران بختیار را پیاپی دار بوار آورده  
بر مقتضی اذا انتهى الامر الى الكمال عاد الى الزوال بدوات ایشان  
پیوست و جلال حال و نفاذ امر و نباهت ذکر و نبالت قدر بفحوی مصرع  
إذ اتّم أمرٌ دنا<sup>(۲)</sup> تقصه روی بتراجع نهاد مصرع وایّ دولةٍ امنت  
زوالاً و سبب آن چنان نقل کرده اند که چون میان سلطان ماضی خاتم  
عین جهانیانی غازی غزین عین الدوله محمود سبکتگین انار الله برهانه  
و نقل<sup>(۳)</sup> بالحسنات میزانه و ایلک خان حاکم ما وراء النهر قاعدهٔ یکانگی  
و اتحاد و اساس اخلاص و وداد ممدگشت و عقود عهد<sup>(۴)</sup> و موثیق  
بایمان غلاظ بر وجهی که نقض آن مستدعی نقص ایمان باشد مؤکد شد  
و از دولتخانهٔ ایلک خان درّی شاهوار که خاصیت سلطنت انرا بکنار  
اشفاق پرورده بود و خزانهٔ مملکت انرا در درج عصمت محفوظ داشته  
بخرزانهٔ سلطان محمود بردند و دودرّ در یک درج ازدواج یافت و دودرّی  
در یک برج بشرف اجتماع رسید ایلک خان را جاذبهٔ شفقت و سلسلهٔ  
قرابت در حرکت آمد و سلطانرا گفت چون شمارا بهر وقت جهت  
احراز فضیلت جهاد و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً<sup>(۵)</sup>  
بصوب هندستان عنان عزیمت معطوف می باید گردانید و بر وفق  
قاتلوا فی سبیل الله<sup>(۶)</sup> در مقابلهٔ کفار فجار قطع الله آفتهم عن الاقطار  
لامصار خنجر بی قرار آتش بار و تیغ آبدار صاعقه کردار از نیام انتقام و قاتلوا

(۱) کامکار کامیار . - (۲) اول : دنی . - (۳) ل . - (۴) ل : عقود و عهد .  
(۵) سورة النساء . - (۶) سورة آل عمران .

المشركين كافة<sup>(۱)</sup> بر می باید کشید و مملکت و حوالی از شگوه سریر سلطنت  
 خالی می ماند و سلجوقیان قومی بسیار و لشکری بی شمارند آثار بختیاری  
 بر جبین احوال ایشان واضح و انوار دولت یاری از چهره اعمال ایشان لایح  
 بیت سپاهی دلاور که گاه ستیز ره مرگ پویند نه راه گریز  
 و اکنون خود چهار پسر در رسیده اند در معرکه داری زبان بلارک  
 هندی را چون لب شاهدان کشمیر و ماه رویان بی نظیر بدنندان می گزند  
 و گاه جنگ چاذر فستی رنگ زمین را<sup>(۲)</sup> ارغوانی میکنند بر اذران  
 بایکدیگر دعوی انا اکثر منك مالا و اعز نفراً<sup>(۳)</sup> می کنند و در  
 وقت مراقبت و موافقت دم از خیر الرفقاء اربعة می زنند مبادا که بحکم  
 کثرت سر از ربه مطاوعت به پیچند و بطمع ولایتی و قصد<sup>(۴)</sup> ناحیتی  
 سر از گریبان سروری بر آورند و دست از آستین شجاعت بیرون کنند  
 و کمان کین در بازو مخالفت<sup>(۵)</sup> اندازند و خدنگ جنگ در شست<sup>(۶)</sup>  
 مناقشت گیرند و پای مبارزت در معرکه مقاومت نهند و اسب کینه در  
 میدان مردانگی تاختن<sup>(۷)</sup> و نرد نبرد در عرصه فرزانیگی باختن<sup>(۸)</sup>  
 آغاز کنند مصلحت وقت آن اقتضی<sup>(۹)</sup> می کند که بر مقتضی التدبیر  
 قبل الوقوع فی البیر سلطان با ایشان طریقه یکانگی سپرد و شیوه  
 دوستی و رزد و بر قضیه عادت نوآبی طلبد و رسولی فرستد سلطان

(۱) سورة التوبة . - (۲) ل . - (۳) سورة الکہف . - (۴) ل : ولایتی بر خیزد  
 و بقصد . - (۵) ل : کمان مخالفت بر بازو مجادلت . - (۶) ل : شصت . - (۷) ل :  
 تازند . - (۸) ل : تاختن . - (۹) ل : اقتضاء ان .

چون این کلمات شفقت آمیز بگوش هوس بشنود و این عبارات محبت انگیز استماع فرمود در حال و فی التأخیر آفات رسولی چرب زبان که بسحر بیان عقده وحشت از هر ضمیر باز کشودی و بلطف بنان فرع هر مراد را بدام کشیدی بسلاجوقیان فرستاد و گفت چون ما را با شما حق جواری هست و از مظاهرت و معاونت یکدیگر استغناء کلی نداریم چرا تا غایت عقود موالات محکم و عقود مصافات مبرم نگردانیده اند و در دفع غائله یگانگی و وضع قاعده یگانگی مسابقت نموده و علی هذا در تودد بان طایفه رغبتی هر چه تمامتر اگر بود و اگر نه و در إخلاص<sup>(۱)</sup> بآن فرقت استظهاری هر چه بیشتر اگر میخواست و اگر نه باظهار رسانید و یکی را از پسران سلجوق استدعا فرمود و وعده‌ها خوب داد چون رسول سلطان بخیل سلجوقیان رفت و بفحوی ما علی الرسول الا البلاغ آنچه شنیده بود ادا کرد اخوه اربعه با یکدیگر مشوره کردند و دم گرم رسول و مواعید مقبول ایشانرا رخصت اغفال و اهمال نمی داد و اذا جاء القضاء عمی البصر\* و مطاوعت و فرمان برداری منتج بسی کامکاری دانستند و انقیاد آن حکم سبب ازدیاد رونق مصالح جهاننداری می پنداشت فی القصه قرعه اختیار در مباشرت این کار بر برادر نامدار اسرائیل افناد چه او بکمال کفایت و کاردانی مشهور و بشجاعت و مردانگی مذکور و بر برادران مقدم و میان قوم معظم و راس و رئیس خیل وحشم بود پس با لشکری که کوه وهامون بر نمی تافت و قضاء جهان با وفور فسحت از

(۱) ل: اگر نه در إخلاص .

کثرت ایشان تنگ می نمود اتقیاد فرمانرا میان در بست و با اعتماد یزدان  
روی بدرگاه سلطان نهاد و سلطان را از آمدن اسرائیل با ان لشکر جرّار  
وتیغ بی کنار شعر

فوارس لا یملون المنايا اذا دارت رحی الحرب الزبون\*

اطلاع دادند و بنا بر رعایت ضوابط حزم و احتیاط مصلحت نمی دید و از  
کثرت خیل و حشم می اندیشید و از بسیاری لشکر می هراسید و الحزم  
سوء الظن کس را با اسرائیل فرستاد که ما را درین حالت لشکر ضرورت  
نیست و بحد حاجت نه مطلوب اصلی احکام بنیان مودت و ابرام اساس  
موافقت است لشکر را بی ضرورت زحمت مرسان اسرائیل بروفق فرموده  
شیران پیشه و جنگیان بی اندیشه مبارزان دشمن شکن و مردان شمشیرزن را  
بگذاشت و توکل بر معبود و طالع مسعود کرد و با چند کس معدود متوجه  
حضرت محمود شد\* بیت

چوتیره شود مرد را روزگار هرگز کندکش نیاید بکار

سلطان بحکم الکریم اذا وعد وفی مقدم او را کرامی داشت و نواخت بی  
نهایت و اکرام بی غایت ارزانی فرمود و او را با خود بر تخت نشاند و آغاز  
کیف اصبحت کرد اسرائیل ندانست که مصرع

در حلقه ملوک خطرها بود عظیم و تحذیر و نصیحت ایّا کم  
و ابواب<sup>(۱)</sup> السلاطین اعتبار نکرد و اندر سخن شیوه مباحثت و رزید  
و بساط انبساط که ترانید و بسیاریء مال و انبوهیء رجال دودمان خویش را

حکایت کرد و مناصحت شعر

احذر مباسطة الملوك ولا تكن ما عشت بالتقريب منهم واثقا

فالغيث غوثك ان ظممت ورُبَّما ترمي بوارقه اليك صواعقا

در گوش نگذاشت بعد از آن سلطان فرمود که ما را بهر وقت بحکم ان  
الله يبعث على راس كل مائة من ينصر الدين<sup>(۱)</sup> جهت نصرت دین اسلام  
بنزاع کفار می باید رفت و بلاد خراسان مهمل می ماند و بدان واسطه  
خیالات فاسد در دماغ هر مفسد و حاسد جای گیر میشود و بقصد مملکت  
برمی خیزند اگر<sup>(۲)</sup> وقتی ما را مددی باید از خیل شما چند هزار مرد  
جنگ را آماده توانند بود اسرائیل بدین استعانت و استغاثت<sup>(۳)</sup> مستبشر  
ومستروح شد و عسی ان تحبوا شيئاً وهو شر لكم<sup>(۴)</sup> و چون غرور جوانی  
والشباب شعبة من الجنون و طغیان و دلال مال و کثرت مال  
در سر داشت مصرع

و اندر سر آن روی که در سرداری اظهار کثرت عدت مستحسن  
پنداشت سر چوبه تیر در بند کمر بند فرو برده بود و کمانی در دست داشت  
في الحال يك چوبه تیر فرو آورد\* و گفت که بهر وقت که بشگری احتیاج  
افتد این چوبه تیر بخیل ما فرست تا صد هزار سوار بمدد آیند و اگر زیادت  
باید\* این تیر دیگر بنشان سو باخان کوه فرست تا پنجاه هزار سوار کوه  
تن پیل بدن متوجه درگاہ شوند و اگر بیشتر ازین باید\* این کمان را  
بترکستان فرست تا دویست هزار مردان جنگ پیشه و گردان بی اندیشه

(۱) حدیث شریف - (۲) ل: و اگر - (۳) آ: بدین استعانت - (۴) سورة البقرة.

عازم جنگ کردند سلطان محمود ازین حکایت هراسان و ازین کثرت ترسان گشت و لطف و احسان ترك گرفت و بر قصد جان<sup>(۱)</sup> عزم جزم کرد شعر

و وَضَعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السِّيفِ بِالْعَلَى مَضْرُوكُوعِ السِّيفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى\*  
وخواست که عنان نفس اسرائیل بدست قهر عزرائیل دهد و بتندباز غضب نهال عمر او را از جویبار جوانی قلع کند اما چون با عقل رهنمای که گشاینده ابواب مرادات و نماینده اسباب سعادات است رجوع کرد جهت کثرت قبیله و بسیاری عشیره و فسیله تقویت روح و ابطال حیوة او صواب ندید و اندیشه بر قید<sup>(۲)</sup> و حبس وهو اشد العذاب علی النفس قرار گرفت و سه روز متوالی بر تعاقب ایام و لیالی خوان نعم ألوان نهاد و بساط نشاط گسترانید و صبح در غبوق بست و ناله رباب و زخه جنگ چون رعد و رباب\* بعیوق رسانید و عقیق گذاخته و باقوت حل کرده مصرع که قطره قطره چکیدست از دل انگور در قدح فرح ریخت و خواص اسرائیل را علی العموم خلعتهای<sup>(۳)</sup> گرانیزه پوشانید و امراء خویش را فره و ذ تا متعلقان اسرائیل را بهمانی<sup>(۴)</sup> بردند و شرابهایی<sup>(۵)</sup> گران درکار کرد و چون اسرائیل و من تابعه مصرع شرابهایی<sup>(۶)</sup> خوش از دست اعبتان چگیل نوش کردند و بیهوش و مدهوش گشتند و بخواب غفلت در شدند و زمام اختیار از دست بدادند هر يك را بندی گران که کند أجل در مقابل آن نار عنكبوت بود و مسمار قضا بنسبت با قوت ان از دل عشاق نازل تر نمود

(۱) ل : قصد اسرائیل - (۲) ل بر قصد و قید - (۳) آ و ل . حلهاء . - (۴) آ و ل همیان - (۵) شرابهاء - (۶) شرابهاء .



بر پای نهادند و با سلاسل و أغلال در گنج و بال و نکال انداخت و اسرائیل را  
به هندوستان فرستاد و بقلمه کالنجار که اییل\* مار خوار بر انجا نتواند رفت  
و شهباز در هواء آن پرواز نیارد کرد. قید و محبوس فرمود و نوکران را بدیگر  
قلاع حصین بیند حسرت و نکبت گرفتار گردانید اسرائیل چون صبح تمام  
از حجاب ظلمت ظلام بر می خرامید و زاغ قیرگون شام از صولت پنجه  
شاهین بام بمغرب فنا پرید و از خواب مستی سر بر آورد و از نومه العروس  
بیدار گشت خود را خسته و دل شکسته و دست و پای بسته دید و چندانک  
پیش و پس نگریست طریق خلاص من کل وجه ناریک و راه مناص  
من کل اوب منسا یافت و چندانجه می گفت بیت

از مستی و بیخودی نمی دانم راه ای مردم هشیار ره خانه کجاست  
جواب بصواب نمی شنید و بانفس ستمگر شعر

و کم فاتح ابواب شر لنفسه اذا لم یکن قفل علی فیه مقفل  
مجادله و محاربه آغاز نهاد الغائب لایستدرک و چون دانست که سبب این  
قید و زحمت و موجب این حبس و مشقت اظهار کثرت عدت و تقریر  
مکنت و شوکت بوده و سلطان از سخن او حسابها برگرفته و اندیشها  
بخاطر راه داده این بیت ورد زبان و وظیفه هر زمان ساخته بود شعر  
ما ان ندمت علی السکوت مره و قد ندمت علی الکلام مرارا  
لیکن چون دید که از مصارعه با قضاء جز بلا و عنسا تولد نمی کند و از  
اضطراب در حالت نکبت جز محنت نمی افزاید و المصیبة للصابر واحد  
و للجازع اثنان تن در صدمه حوادث داد و دست در عروه و ثقی صبر